

نقش امامان اهل بیت علیهم السلام در عرفان با تأکید بر آموزه‌های عرفانی امام علی علیه السلام

محمد مهدی گرجیان^۱

چکیده

سخن از نقش امامان اهل بیت علیهم السلام در پیدایش و گسترش معرفت الهی، کار سترگی است که از بیان غیرمعصومان ممکن و مقدور نیست؛ به ویژه هنگامی که تأکید بحث بر محور مولای متقیان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام باشد؛ امامی که سراسر زندگی ایشان مشحون از معارف بلند عرفانی در صحنه معرفت و عمل است. او که فرمود: «ینحدر عنی السیل و لایرقی إلی الطیر» (نهج البلاغه، خ ۳، بند ۱) و این سخن به عرفان در بُعد نظری و معرفتی اختصاص ندارد؛ زیرا در بُعد عملی نیز اوج عرفان عملی فقط به ساحت معصومان علیهم السلام اختصاص دارد و دیگران باید راه شهود، مکاشفه و سیروسلوک را از آنان فراگیرند: «بکم یسلک إلی الرضوان» (مفاتیح نوین، زیارت جامعه کبیره، ص ۵۳۷).

براین اساس نوشتار حاضر برآن است با کرامت علوی بتواند گوشه‌ای از رهاورد آن انوار تابناک در عرصه عرفان را به تصویر بکشد؛ آن گونه که منابع شیعی، سرشار از آن حقایق برگرفته از میوه‌های ناب شجره طوبی و بی‌بدیل این خاندان است و این آموزه‌های نورانی، دستمایه عرفان اسلامی با گرایش‌های گوناگون درون‌دینی است.

واژگان کلیدی: امامان شیعه، عرفان اسلامی، امیر مؤمنان علی علیه السلام، معرفت شهودی، پیدایش و گسترش عرفان اسلامی.

تاریخ دریافت: ۹۷/۱/۱۶ تاریخ تأیید: ۹۷/۳/۱۰

۱. استاد تمام دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام و استاد حوزه علمیه و جامعه‌المصطفی العالمیه (mm.gorjian@yahoo.com).

مقدمه

در بدو نگارش مقاله حاضر باید اعتراف کرد نه تنها مظلومیت خاندان نبوت در عرصه اجتماع و سیاست همچنان به طور مستمر باقی است، بلکه در عرصه معرفت نیز معارف بی نظیر و الهی آنان همواره به طور بایسته کاوش نشده است و شیفتگان حقیقت، همواره از آب گوارای آنان استفاده شایسته نکرده‌اند.

اندیشمندان و عالمان شیعه بر خود فرض دانسته‌اند با استفاده از عقل و غواصی در دریای معارف قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام به اندازه توان خویش از معارف ناب اهل بیت علیهم‌السلام دفاع کنند و در برابر حملات دشمنان سرسخت، جانانه به دفاع برخیزند.

عصر حاضر را می‌توان عصر بحران هویت و معنویت نام نهاد. دشمنان حقیقت و معرفت ناب، با تلاش‌های دو چندان در ساحت‌های بین‌المللی، تلاش وافر خویش را برای سیطره فکری و اقتصادی به طور همه‌جانبه به کار گرفته‌اند تا نور حقیقت به گونه شایسته و بایسته روشنگری نکند؛

غافل از آنکه در نبرد دائمی حق و باطل، حق و حقیقت و حقایق الهی، پیروز است:

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ
الْكَافِرُونَ: کافران اراده کردند که نور خداوند را با دهان‌هایشان
خاموش کنند، درحالی که خداوند نورش را تمام خواهد نمود، گرچه
کافران نخواهند (صف: ۸).

باید اعتراف کرد ابعاد عرفانی اسلام در پرتو آموزه‌های اصیل شیعی، بسیار زیبا و دلنشین به تصویر کشیده شده است و ائمه معصوم علیهم‌السلام در اصل شکل‌گیری و گسترش معارف عرفانی، نقش بی‌بدیلی ایفا کردند. تراث غنی و آثار عرفانی موجود در معارف اهل بیت علیهم‌السلام، ادعیه و سیره عملی ایشان، هویت تازه‌ای به معارف بلند آنان می‌تواند ببخشد و انسان سردرگم این عصر را به ساحل نجات رهنمون می‌گردد. معرفت عرفانی شیعی که ضمن جامعیت و سترگی، از پیرایه‌ها و انحرافات به دور بوده است، تشنگان حقیقت ناب را از منبع فیاض و حیانی سیراب می‌کند؛ همان عرفان ناب اسلامی و شیعی که از منبع ذخائر قرآن کریم و سنت علمی و عملی و حیانی معصومان علیهم‌السلام سرچشمه گرفت و بارور شد.

باید توجه داشت دشواری‌هایی در ساحت موضوع مورد نظر خودنمایی می‌کند که به برخی از آنها این‌گونه می‌توان اشاره کرد:

سخن گفتن درباره وجودات نوریه معصومان علیهم السلام، به‌ویژه مولی‌الموحدین و امام‌العارفین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام از یکسو و عرفان اسلامی برگرفته از سیره علمی و عملی هادیان الهی از سوی دیگر، خود بر صعوبت کار به‌گونه دوچندان می‌افزاید که دستگیری و امداد آنان حقیر را می‌تواند امیدوار کند.

البته مطابق آموزه‌های عرفانی برگرفته از کلمات نورانی مولی‌الموحدین علی علیه السلام، حق تعالی بسط‌الحقیقه علی‌الإطلاق است و ذات او متصف به هیچ وصفی نیست؛ زیرا «کمال‌الإخلاص له نفی الصفات عنه» (نهج البلاغه، خ ۱، بند ۴) و در عین نفی صفات از او در مقام ذات، اوصافی را در مقام اسما و صفات برای حق تعالی می‌توان ثابت کرد. حضرت علی علیه السلام به‌عنوان خلیفه اعظم الهی نیز حق تعالی را این‌گونه توصیف می‌کند که خود نیز بساطت در سطح امکانی را از حق سبحانه و تعالی داراست و حائز مقاماتی است که انسان این‌سویی او را مجمع اضداد قلمداد می‌کند.

۱. تأثیر اهل بیت علیهم السلام بر پیدایش و گسترش عرفان اسلامی از منظر اهل معرفت

روشن است که جایگاه هر فرد میان مردم و اندیشمندان را می‌توان در میزان تأثیرگذاری اندیشه و سخنان او بر مخاطبان قیمت‌گذاری کرد؛ زیرا هر اندازه عظمت شخصیتی و اندیشه‌ای او بیشتر باشد، سخنان وی نزد دیگران مؤثرتر خواهد بود و این امر می‌تواند در عرصه‌های گوناگون فردی، اجتماعی، مادی و معنوی گسترده باشد.

با این نگاه و باتوجه به جایگاه شمول‌نگر معصومان علیهم السلام و فراگیری شخصیت آنان، هر فرقه‌ای از فرق می‌کوشند آنان را از خویش قلمداد کنند؛ براین‌اساس عرفا با هر نحله‌ای در عرصه معرفت و عمل به جایگاه و منزلت معصومان علیهم السلام به‌ویژه به امیر مؤمنان علیه السلام اشاره کرده، می‌کوشند معارف را از آنان دریافت کنند و خود را به آنان منتسب بدانند و نسبت به آنان خضوع و تواضع نمایند؛ توضیح اینک:

در آثار عرفا آمده که عرفان عبارت است از علم به خداوند سبحان از جهت اسما و صفات و مظاهر او و به احوال مبدأ و معاد و به حقایق عالم و به کیفیت بازگشت آن به سوی حقیقت واحدی که همان ذات احدی است (عرفان نظری) (ابن‌ترکه، ۱۳۸۱، ص ۱۷/قیصری، ۱۳۷۵، ص ۶؛ به نقل از یزدان‌پناه، ۱۳۸۸، ص ۶۵).

براین‌اساس می‌توان گفت از نظر عرفا، عارف کسی است که از راه سیر و سلوک و تهذیب نفس

به مقام شناسایی اسما و صفات حق نایل شود و افزون بر این نوعی اتصال با حضرت حق یابد؛ به گونه‌ای که در او فانی شده، چیزی جز او را نشناسد و نبیند.

روش عرفان برای رسیدن به این حقیقت، فقط بر تصفیه نفس و سیروسلوک تا مرحله رسیدن و مشاهده حقیقت استوار است و به هیچ‌عنوان بر استدلال‌های عقلی اعتماد نمی‌شود و اگر گاهی به استدلال‌های عقلی تمسک می‌شود، برای تبیین و تقریر مکاشفات است یا برای مقابله با مخالفان و کسانی است که به کشف و شهود عرفا باور ندارند (یزدان‌پناه، ۱۳۸۸، ص ۲۳۴)، وگرنه هدف عارف، کشف حقیقت نیست، بلکه رسیدن به حقیقت است و در این مسیر، پای استدلالیان را چوبین می‌داند؛ بنابراین می‌توان گفت عرفان اسلامی به‌عنوان یک دستگاه علمی و روش‌شناخت حقایق هستی، از دو بخش تشکیل شده است: «عرفان عملی» و «عرفان نظری». در عرفان عملی از وظیفه انسان و رابطه او با جهان و خدا بحث می‌شود و رسیدن انسان به مقام فنا و توحید را توضیح می‌دهد. در عرفان نظری، هستی به گونه خاصی تفسیر می‌شود. در این بخش از عرفان اسلامی که تلاش می‌شود حاصل تجربه‌های عرفانی در قالب بحث و استدلال و به منظور تبیین عرفان و دفاع از حقانیت آن انجام شود، به دو پرسش اساسی پرداخته می‌شود: توحید چیست؟ موحد کیست؟. در پاسخ به پرسش نخست، به وحدت وجود و اثبات آن و در پاسخ به پرسش دوم، به انسان کامل و ولایت پرداخته می‌شود.

باتوجه به مطالب پیش‌گفته، **ابونصر سراج** را می‌توان نخستین عارفی دانست که رسماً از احوال و مقامات سخن گفته و اثری از خود به‌جای گذاشته است. وی در کتاب **اللمع فی التصوف** درباره سرچشمه عرفان عملی و جایگاه امیر مؤمنان علیه السلام اظهار می‌دارد که حضرت **علی** علیه السلام در میان همه اصحاب رسول صلی الله علیه و آله به معانی بزرگ، اشارات لطیف، سخنان بی‌مانند، عبارت و بیان توحید، معرفت، ایمان [و علم] و... اختصاص یافته و دارای خلق و خوی بزرگی است که اهل حقایق از صوفیه بدان تعلق و تخلُّق دارند که اگر همه آنها را ذکر کنیم، کتابی طولانی می‌شود (ر.ک: سراج طوسی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۵). وی در انتهای یکی از احادیث منقول از امیر مؤمنان علیه السلام درباره ایمان می‌گوید: در صورت صحت انتساب این سخنان و احادیث به حضرت **علی** علیه السلام، وی نخستین کسی است که درباره «احوال» و «مقامات» سخن رانده است (ر.ک: همان، ص ۱۷۶).

این سخنان نشان می‌دهد فردی همچون **ابونصر سراج** که در نگارش عرفان عملی پیشتاز

بوده است، امیر مؤمنان علیه السلام را در این باره پیش قدم می‌دانسته است.

همچنین اگر ابن عربی را نخستین عارفی بدانیم که در عرفان نظری به تفصیل سخن گفته است، باید بگوییم وی متأثر از مقامات باطنی حضرت علی علیه السلام بوده، آن حضرت را باطن تمامی پیامبران دانسته است و از او به سرالأنبیاء و امام العالم تعبیر می‌کند (قیصری، ۱۳۷۵، صص ۴۴ و ۱۰۱۷)؛ چنان که خود آن حضرت در روایت مشهوری خطاب به سلمان فرمود: «معرفتی بالنورانية معرفة الله عزوجل و معرفة الله عزوجل معرفتی بالنورانية و هوالدين الخالص»^۱ که روایت مفصلی در باب عرفان اسلامی محسوب می‌شود.

ابن عربی در فتوحات مکيه در باب ششم که بحث در معرفت نخستین آفریده روحانی است، می‌گوید:

اولین آفریده هبء است و اولین موجود در آن، حقیقت محمدیه است. او در همین باب، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را عقل اول و اکمل مظاهر می‌داند. نگاه به علو قدر و منزلت و مرتبت علی علیه السلام توجه می‌کند و در کمال تحقیق و انصاف می‌گوید: و أقرب الناس إلیه، علی بن ابی طالب و أسرار الأنبياء أجمعين (ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۶۹).

این عبارت در چاپ بولاق فتوحات مکيه این گونه آمده است: «و أقرب الناس إلیه علی بن ابی طالب علیه السلام امام العالم و سرالأنبياء أجمعين» (همان، ص ۱۱۹).

یکی از محققان در ذیل این کلام می‌نویسد:

شیخ اکبر از این عبارت دو معنای مهم را افاده نموده است: یکی اینکه علی علیه السلام بعد از پیغمبر ختمی، اشرف و افضل خلایق است و دیگر آنکه علی علیه السلام سر و باطن انبیاست و انبیا ظهور وجود او هستند و حقیقت کلیه ولایت او متجلی در مظاهر خلایق است و عوالم وجودی مستخر اراده حضرت ولایتمدار علی علیه السلام (لاریجانی، ۱۳۷۵، ص ۷۳).

به طور کلی عرفا معارف و سنت معصومان را ذاتاً به عنوان حجت شرعی قلمداد کرده‌اند و قال الصادق علیه السلام یا قال امیر مؤمنان علیه السلام را همچون قول رسول الله صلی الله علیه و آله می‌دانند.

۱. «إنه لا يستكمل أحد الإيمان حتى يعرفني كنه معرفتي بالنورانية فإذا عرفني بهذه المعرفة فقد إمتحن الله قلبه للإيمان و شرح صدره للإسلام و صار عارفاً مستبصراً، و من قصر عن معرفة ذلك فهو شاك و مرتاب... معرفتی بالنورانية معرفة الله عزوجل و معرفة الله عزوجل معرفتی بالنورانية و هو الدين الخالص» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۶، ص ۱).

ابونعیم اصفهانی به عنوان اهل معرفت، ویژگی‌هایی را برای حضرت امیر علیه السلام نقل می‌کند که همانند آن را درباره خلفای دیگر نمی‌توان دید. او می‌نویسد:

علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - قدوة المتقين، زينة العارفين، النبيء عن حقائق التوحيد، المشير إلى لوامع علم التفرید، صاحب القلب اللعقول واللسان السؤول والأذن الواعي، والعهد الوافي، فقاء عيون الفتن و وقى من فنون المحن فدفع الناكثين و وضع القاسطين و دمع المارقين، الاخيشن في دين الله الممسوس في ذات الله: علی ابن ابی طالب علیه السلام رهبر متقیان، زینت بخش عارفان، خبردهنده از حقایق توحید، اشاره کننده به نورهای علم یگانه، دارای قلب بسیار تعقل کننده و زبان سیار پرسشگر و گوش بسیار نگهدارنده و پیمان محکم. کسی که چشم‌های فتنه را درآورده، درحالی که از انواع محنت‌ها حفظ شده است. آن که پیمان شکنان [اهالی جمل] را دفع ساخت و ظالمین [بنی امیه و اصحابش] را خوار کرد و خوارج را شکست داد. او که در اجرای دین الهی خشن و مس شده ذات الهی است (ابونعیم اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۰۰).

در عبارات پیش از آن نیز آورده است:

و... سیدالقوم محب المشهود و محبوب المعبود، باب مدينة العلم والعلوم و رأس المخاطبات و مستنبط الإشارات، رأية المهتدين و نورالمطيعين و ولی المتقين و امام العادلين، أقدهم أجابةً و إيماناً و أقومهم قضيةً و إيقاناً و أعظمهم حليماً و أوفرهم علماً: [امیر مؤمنان] سرور مردم، دوستدار [خداوند] مشهود و محبوب خداوند معبود و دروازه شهر علم، سرآمد خطاب‌های [قرآنی] استنباط کننده و گیرنده اشارات، پرچم هدایت شدگان و نور اطاعت کنندگان و سرپرست اهل تقوا و پیشوای عدالت گستر آن. آن که در اجابت [رسول الله] و ایمان به آن حضرت بر دیگران پیشی گرفت و دارای محکم ترین یقین و رأی و پُرشکوه ترین حلم و بردباری و بیشترین علم است (همان).

عارف نامی جهان اسلام **جلال الدین رومی** معتقد است **شمس تبریزی** برای وی تجلی حضرت **علی** علیه السلام بوده، به اشاره آن حضرت در مسیر **مولوی** قرار گرفته است. وی در اشعار گوناگونی به این مطلب اشاره می‌کند؛ از جمله:

ای شاه شاهان جهان الله مولانا علی
ای شمس تبریزی بیا بر ما مکن جور و جفا
ای نور چشم عاشقان الله مولانا علی
رخ را به مولانا نما الله مولانا علی

و این گفته مشهور ایشان که:

این کفر نباشد سخن کفر نه این است تا هست علی باشد و تا بود علی بود
سر دو جهان جمله ز پیدا و ز پنهان شمس الحق تبریز که بنمود علی بود

(بلخی، [بی تا]، ص ۱۱۸۸)

عطار نیشابوری در بیشتر آثار خود، به ویژه در کتاب **مظهر العجائب** که مدعی است به اشاره حضرت علی علیه السلام این کتاب را تألیف کرده است، سخنان عمیقی در تبیین عرفان اسلامی ذکر می کند که مباحث باطنی امامت محسوب می شود (عطار نیشابوری، ۱۳۷۶، ص ۲۱).

۲. ترویج معرفت شهودی در مکتب اهل بیت علیهم السلام به ویژه امیر مؤمنان علی علیه السلام

آنچه تاکنون بیان شد، به عرفان عملی و بخش انسان کامل عرفان نظری و نقش امیر مؤمنان علیه السلام در این باره مربوط بود، ولی در مورد توحید که بخش مهمی از عرفان نظری را تشکیل می دهد باید گفت: از ویژگی های عرفانی مکتب اهل بیت علیهم السلام و به خصوص امیر مؤمنان علی علیه السلام، باز نمودن باری قوی تر از باب معرفت عقلی است؛ چنان که می دانیم خداوند سبحان علاوه بر افاضه عقل به انسان با مراتبش، معرفت ویژه ای از حقایق هستی به واسطه قوه قلبیه را به انسان افاضه کرد؛ قلبی که فراتر از عقل، دارای فهم و بینش عمیق و بلکه شهودی است که پای استدلالیان در اینجا سخت بی تمکین خواهد بود؛ زیرا معرفت قلبی، شهودی مرتبه عالی تری از معرفت (عقل متداول) را گویند که حقایق را آن گونه که هست، می تواند دریابد؛ البته میزان معرفت به میزان سعه وجودی عالم بستگی دارد.

همان گونه که می توان به واسطه عقل، بهشت و جهنم را اثبات و خدا را ثابت کرد، به واسطه معرفت قلبی شهودی می توان خدا را رؤیت قلبی کرد و بهشت و جهنم را دید؛ چنان که **ذُعلب** از امیر مؤمنان علیه السلام پرسید:

هل رأیت ربک یا امیر مؤمنان؟ فقال علیه السلام: أفأعبد مالا أرى؟ فقال: و
کیف ترأه؟ فقال: لا ترأه بمشاهدة العیان ولكن تدركه القلوب
بحقایق الإیمان: ای امیر مؤمنان! آیا پروردگارت را دیده ای؟ فرمود: آیا
چیزی را که نمی بینم، می پرستم؟ گفت: چگونه او را دیده ای؟ فرمود:
دیده ها او را آشکارا نبینند، ولی دل ها با ایمان درست، بدو خواهند
رسید (نهج البلاغه، خ ۱۷۹).

به قول مشهور که می‌گویند: «شنیدن کی بود مانند دیدن».

براین اساس آنچه امیر مؤمنان علیه السلام در مقام بیان آن است، بازکردن دریچه‌ای اعظم از دریچه‌های معرفتی متداول است؛ زیرا او علاوه بر توجه به تصور مفهومی، قصد دارد عدم اکتفا به آن را گوشزد کند و این مسئله همان آغاز عرفان است که خداوند به انسان قوه‌ای قوی‌تر و غنی‌تر از عقل عطا فرمود که همان قلب است و با آن می‌توان به معارف برتر و شهودی دست یافت که هیچ‌گاه با دقت عقلی و فلسفی نمی‌توان به آنجا رهیافتی داشت.

مکتب اهل بیت علیهم السلام به پیروی از قرآن کریم: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت: ۶۹)، مجاهده نفس را ابزار لازم و مرکب راهوار سیروسلوک می‌داند و عبادت رساننده انسان به مقام عبودیت را منحصر در عبادت احرار می‌داند.

اینان با تهذیب، تزکیه، تصفیه روح، عمل به فرامین الهی و تن‌دادن به احکام خمسه الهی، به حقیقت «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (غافر: ۱۶) می‌رسند؛ چنان‌که سعدی آورده است:

چو سلطان عزت علم برکشد جهان سر به جیب عدم درکشد

(سعدی، ۱۳۷۶، باب سوم)

۳. اهل بیت علیهم السلام مروجان معرفت قلبی و عشق حقیقی برای وصول به خداوند

یکی از عناصر عمده تمامی مکاتب عرفانی، عشق است که این مسئله نیز در بیانات اهل بیت علیهم السلام و امیر مؤمنان علیه السلام به‌طور برجسته نمایان است. از نظر عرفا عشق به خدا، عشق به کمال و عشق به اصل خویش، عامل و محرک نیرومند حرکت و سیر همه پدیده‌ها و از جمله انسان است (ر.ک: ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۱۱۱ / شیرازی، ۱۳۸۳، ج ۷، ص ۱۵۸ / یثربی، ۱۳۸۲، ص ۳۲۶ به بعد)؛ بنابراین از دیگر مراتب عرفانی و راه‌های وصول به حق که با راه شهود قلبی بی‌ارتباط نیست، راه پُرمحنت عشق است؛ تا آنجا که سالک کوی عشق الهی در صورت رویارویی با منهیات و عفت‌ورزی در آن راه، از مجاهد شهید در راه خدا برتر است: «ما المجاهد الشهيد فی سبیل الله بأعظم أجراً ممن قدر فَعَف. لكاد العفیف أن یكون ملكاً من الملائكة» (نهج البلاغه، ح ۴۷۷).

اجر و پاداش جهادکننده‌ای که در راه خدا به شهادت برسد، بیشتر از کسی نیست که توانایی بزهکاری داشته باشد، ولی عفت و پاکدامنی درپیش گیرد و البته دور از ذهن نیست که شخص

پاکدامن، فرشته‌ای از فرشتگان باشد.

آنان در وصول إلی الله، محبت اصیل و عشق حقیقی را پیشه خویش ساخته، آن را برای اهل معرفت نیز تجویز می‌کردند، تا آنجا که از خداوند درخواست می‌کردند: «و قلبی بحبک متمیماً؛ و قلبم را عاشق خویش قرار بده» (ر.ک: دعای کمیل)؛ چنان که *ابن‌فارض* در وصف عاشقان حقیقی این‌گونه سرود:

علیک بها صرفاً و ان شئت مزجها فعدلک عن ظلم الجیب هو الظلم

(ابن‌فارض، ۱۴۱۰، ص ۱۸۴)

یعنی ای [سالک!] بر تو باد که فقط بر عشق حقیقی و محبت اصیل توجه کنی و کمتر از محبت مظاهر تام او را پذیرا نباش. در نهایت حرکت حبی به سوی خداوند، همانا پیدایش انسان کاملی است که حبیب اوست؛ زیرا فرمود: «قل إن کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله؛ بگو اگر محبت به خداوند دارید، پس از من تبعیت کنید تا خداوند دوست‌دارتان باشد» (آل‌عمران: ۳۱) و اجر رسالت خویش را محبت و مودت ذوی‌القربی دانست و فرمود: «قل لآ أسألكم علیه أجراً إلی المودّة فی القربی؛ بگو از شما اجری طلب نمی‌کنم، مگر دوستی در راه نزدیکانم» (شوری: ۲۳).

این موضوع در کافی این‌گونه آمده است: «محبت صراط مستقیم میان محب و محبوب و از روشن‌ترین موارد ادق من الشعر واحد من السیف است» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۸، ص ۲۱۳) و تمییز محبت صادق از کاذب، باریک‌تر از مو و پیمودن طریق محبت صادق و حقیقی دشوارتر از گام نهادن بر شمشیر تیز است که آغاز آن محبت و خواستن، سپس رنجوری و پایان آن نیز جز مرگ نیست (طوسی، ۱۴۱۱، ص ۵۹۶). *ابن‌فارض* آورده است:

وعش خالیاً فالحب راحته عنا و اوله سقم و آخره قتل
فان شئت آن تحیی سعیداً فمت به شهیداً و الا فالغرام له اهل
فمن لم یمت فی حبه یمت به و دون اجتناء النحل ما جنت النحل

(ابن‌فارض، ۱۴۱۰)

محبت حقیقی دشوار است؛ زیرا اولش مریضی و آخرش مرگ است. البته سعادت در شهادت عاشقانه است و اگر کسی توان آن را نداشته باشد، باید رهایش کند؛ زیرا برای آن اهل و لایق دیگری است و برای رسیدن به شهد عسل، تحمل نیش زنبور نیز لازم است (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص ۵۴).

براین اساس آن گونه که در مصباح‌المتبهجد آمده است، از خداوند درخواست دارند: «اللهم إني أسئلك أن تملأ قلبي حباً لك: خداوندا! از تو می‌خواهم قلبی آکنده از محبت و عشق تو» (طوسی، ۱۴۱۱، ص ۴۰-۴۱).

گرچه ورود به وادی عشق و سخن از محبت الهی کار آسانی است، ولی نه نویسنده را توانی چندان است که بر آن غور کند و نه سخن از عشق را انتهای است که بتوان به نهایت آن رسید، بلکه تنها شمه‌ای بود از آنچه معصومان علیهم‌السلام برای سلوک الی‌الله بر عشق به معبود لایزال به‌نحو خالص تأکید ورزیدند.

۴. معرفت شهودی علوی از زبان امام علی

به‌نظر می‌رسد بیان شمه‌ای از شخصیت حضرت علی علیه‌السلام به‌لحاظ شهود حقانی از کلمات نورانی آن حضرت ضروری می‌نماید که از آن جمله می‌توان گفت ایشان فرمود: «أنا القرآن الناطق: من قرآن ناطق هستم» (نهج‌البلاغه، نامه ۲۸، بند ۱۰). همچنین فرمود: «أنا علم الله ... و لسان الله الناطق: من علم الهی و زبان ناطق خداوندم» (صدوق، ۱۳۹۸، ص ۱۶۴، ح ۱). برای این منظور و تفوق حضرت بر معرفت شهودی، می‌توان به حدیث شریف بصائرالدرجات از ایشان اشاره کرد که فرمود:

لقد أعطيت السبع التي لم يسبقني إليها أحد: علمت الأسماء والحكومة بين العباد و تفسير الكتاب و قسمة الحق من المغنم بين بني آدم، فما شذ عني من العلم شيء إلا و قد علمنيه المبارك و لقد أعطيت حرفاً يفتح ألف حرف، و لقد أعطيت مصحفاً فيه من العلم ما لم يسبقها إليه أحد خاصة من الله و رسوله: هفت‌چیز به من داده شد که به احدی داده نشد؛ علم اسماء را به من آموزاندند، علم قضاوت بین بندگان و تفسیر قرآن کریم و تقسیم صحیح غنائم جنگی بین بنی‌آدم، هیچ علمی از من دور نیست، مگر آنکه خداوند به من آموخت و یک حرف به من اعطا شد که هزار حرف از آن باز شد و کتابی که در آن علمی است که احدی قبل از من به آن دست نیافت، از جانب خداوند و رسولش به من داده شد (صفار قمی، [بی‌تا]، ص ۲۰۰، ح ۲/ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۳۲، ص ۳۴۹).

همه موارد هفت‌گانه‌ای که در حدیث مذکور آمده، از سنخ معرفت بوده که منشأ آن حضرت حقّ جلّ و علاست که از آن جمله تعلیم اسماء را می‌توان نام برد و به قصه آدم علیه‌السلام اشاره دارد که

حکمت و فلسفه اسلامی نقش امامان اهل بیت علیهم السلام در عرفان با تأکید بر آموزه‌های عرفانی امام علی علیه السلام ۱۵

چه بسا مقصود، مقام آدمیت و انسان کامل باشد، نه شخص آدم ابوالبشر. تعلیم اسماء نیز به معنای تعلیم حقایق اشیاست که جز با علم شهودی سازگار نیست، نه علم حصولی که صرفاً علم به مفاهیم است و خود به گونه‌ای رهزنی دارد.

براین اساس علم آن حضرت به نحو حضور به حقایق عالم هستی است و این معرفت و ذکر آن، خود دستمایه عرفا در آثار خویش و توجه آنان به علم و معرفت شهودی فوق عقلی شده است که بحث مفصلی می‌طلبد.

۵. شهود ملکوت با چشم ملکوتی

از آنجاکه برخی نظرها به رؤیت منجر می‌شود، درحالی که بیشتر آنها آن گونه نیست، حضرت می‌فرماید:

و لقد نظرت فی الملكوت بإذن ربی فما غاب عنی ما کان قبلی و لا
ما یأتی بعدی: با اذن پروردگرم وقتی نظر به ملکوت کردم، همه معرفت
قبل و بعد از خویش را چنان یافتم که هیچ چیز از من غایب نماند (طوسی،
۱۴۱۱، ص ۲۰۵، ح ۳۵۱).

البته امام علیه السلام نه تنها به عالم شدن خویش اکتفا نمی‌کند، بلکه همه آن معلومات را در محضر و مشهد خویش می‌بیند و آن، چیزی جز علم شهودی نیست؛ از این رو حضرت علی علیه السلام به خداوند می‌گوید:
سبحانک ما أعظم ما نری من خلقک و ما أصغر کل عظیمه فی جنب
قدرتک و ما أهول ما نری من ملکوتک: خدایا! چه عظیم است شأن
تو، منزهی، چه بزرگ است آنچه از آفرینش
تو می‌بینم و چه حقیر است هر عظمتی در برابر قدرتت! چه شکوهمند است
آنچه از ملکوت تو می‌نگرم! (نهج البلاغه، خ ۱۰۹، بند ۷).

چنین توجهی به ملکوت، جز به علم شهودی میسر نخواهد بود که با نظر فیزیکی و حسی سازگاری ندارد و این امر خود دستمایه عظیمی برای اهل معرفت است تا افق و شعاع معرفت خویش را از ادنی مراتب به اعلی مراتب آن هدایت می‌کنند و برای رسیدن به آن، جدّ و جهد می‌نمایند.

۶. شناخت خداوند به نحو علم شهودی

باتوجه به اینکه ارزش هر معرفت، به مشهود، شاهد و نگاه حدید اوست، نگاه عالمی که شاهدی بس عظیم است، نسبت به مشهودی که شاهد و مشهود در همه اشیاست، بسیار ارزشمند است؛ در نتیجه عالی‌ترین معرفت، محصول این مشهود شاهدانه و عارفانه است که در حدیث شریف این گونه بدان اشاره می‌شود: «معرفة الله سبحانه أعلى المعارف: معرفت خداوند سبحان بالاترین معارف است» (آمدی، ۱۳۶۶، ح ۱۶۷۴). همچنین فرمود: «من عرف الله كملت معرفته: کسی که خداوند را شناخت، معرفتش کامل می‌شود» (همان، ح ۷۹۹۹)؛ زیرا بهترین سنخ معرفت، همان معرفت شهودی است و این امر همان است که پیش‌تر در پرسش **ذُعلب** از امام علیه السلام ذکر شد و حضرت در پاسخ فرمود: «ما كنت أبعد رباً لم أره» (نهج البلاغه، خ ۱۷۹). از آنجاکه هویت حق سبحانه از عالم حس منزّه است، ابزار شناخت او نیز باید فارغ از حس باشد؛ به همین دلیل حضرت به راه ادراکی دیگری اشاره می‌کند که از سنخ محسوس یا از سنخ خیال و تمثیل خیالی نیست.

براین اساس معروف او در نهایت بزرگی است و شناخت او قله شهود را می‌طلبد؛ پس فرمود: «هو الله الحق المبين أحق وأبين مما ترى العيون: او خدای حق مبین است که سزاوارتر و آشکارتر از آن چیز است که چشم‌ها می‌بینند» (همان، خ ۱۵۵، بند ۲).

از آنجاکه حضرت با چشم دل و مشاهده ایمانی حق را دید، همه مظاهر هستی نیز با شعاع همان نگاه و شهود عرفانی دیده می‌شود و علم او نیز جز معرفت عمیق شهودی نخواهد بود. نگاه او توحیدی محض بود؛ از این رو فرمود: «التوحيد حياة النفس» (آمدی، ۱۳۶۶، ح ۵۴۰). حضرت علیه السلام معرفتی را پیش روی اهل معرفت قرار داد که معرفت برین، اصیل، بی‌همتا و نهایی است.

بنابراین هیچ‌گاه ساحت معرفت شهودی او دچار تردید نشد و حق و حقیقت علوی به خیال، وهم، شک و شبهه ملوث نگردید؛ زیرا فرمود: «ما شككت في الحق مدارئته: از آن زمان که به رؤیت حقانی نایل شدم، هیچ‌گاه در او شک و تردید در خود راه ندادم» (نهج البلاغه، خ ۴، بند ۵).

البته معرفتی در آن تردید رخنه نمی‌کند که از سنخ قلبی و حق‌الیقینی باشد، نه به نحو حصولی و نقلی و نه حتی عقلی به عقل متداول و از طریق تدریس و تدریس، و فقط از

دراکه‌ای چون قلب برآید که حرم‌الله است و میان اصبعی الرحمن قرار دارد. این جایگاه حق یقینی فقط و فقط با حق و حقیقت قرین بوده، لایق معصومان علیهم السلام است که در عرصه معرفت شهودی آن‌گونه سیراب شدند که در عرصه عمل، به نهایت اخلاص دست یافتند تا آنجا که اباعبدالله‌الحسین علیه السلام هنگام شهادت بر زینب کبری علیها السلام که در حال گریستن بود، فرمود: «اگر می‌دیدی آنچه را که من می‌بینم، هیچ‌گاه اشک نمی‌ریختی؛ زیرا همه انبیا و صفوف فرشتگان الهی را می‌بینم که منتظر ورود من هستند» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۴۲، ص ۲۰۱). این امر فقط با علم شهودی الهی میسور خواهد بود.

۷. عبادت عارفانه علوی محصول معرفت شهودی حقانی

شهود حقانی حضرت مولی‌الموحدين علی بن ابی طالب علیه السلام چنان بود که هنگام اقامه نماز و شنیدن صدای اذان، می‌فرمود: زمان زیارت حق تعالی رسید، زمان مناجات بنده خدا با خداوند فرارسید و زمان رسیدن به آرزوها و وصول به خداوند عزوجل و درک کرامت، غفران و بخشش حق سبحانه و عفو و رضوانش سرآمد:

حان وقت الزیارة والمناجات و قضاء الحوائج و درک المنی والوصول
إلی الله عزوجل و إلی کرامته و غفرانه و عفو و رضوانه: وقت زیارت
و مناجات با خداوند و دریافت حوائج از او و رسیدن به آرزوها و وصول به
خداوند عزوجل و کرامت و غفران و عفو و رضوان و رضایت خداوندی
فرارسید (صدوق، [بی‌تا]، ص ۴۱/ همو، ۱۳۹۸، ص ۱۲۴، ح ۱).

این عبادت شاهدانه و عارفانه فقط از حاضر در محضر، شایسته و رواست که در آن لحظه غیر از معروف و مشهود حقیقی را مطمحنظر ربانی‌اش قرار نمی‌دهد؛ پس عبادت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نه از سنخ حکماست و نه از سنخ متکلمان و این تنها عبادت عارفانه است که هم کمالات عبادات را در خویش دارد و هم از مراتب شهود عالی برخوردار است. چنین شخصیتی و با این اوصاف وقتی به نظر ابن سینا در *معراج‌نامه* بیاید، این‌گونه می‌ستاید (ابونعیم اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۸/ محمدی ری‌شهری، ۱۴۳۳، ج ۸، پاورقی ۴۰۶):

اشرف بشر و اعز انبیا و خاتم پیامبران علیهم السلام به مرکز دایره حکمت و فلک
حقایق و خزانه عقول، به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «یا علی إذا رأیت
الناس مقربون إلی خالقهم بأنواع البرّ تقرب إلی الله بأنواع العقل

تسبیحهم: یا علی! وقتی مردم را می‌بینی که به سوی خالق شان به انواع نیکی تقرب می‌جویند، تو به سوی خداوند به انواع عقل تقرب بجوی که از آنان پیشی خواهی گرفت» (همان).

چنین خطابی درخور کسی نیست، مگر نسبت به چنان انسان بزرگی که موقعیت او میان همه مردم همانند معقول میان محسوس است ... و چون ادراک علی بن ابی طالب علیه السلام به بصیرت عقل بود (عقل قدسی، نوری و وحیانی)، محسوسات و معقولات همه نزد او مشهودات بود؛ پس فرمود: «لو كشف الغطاء ما أزدتدت یقیناً» (ابن سینا، [بی تا]، ص ۹۴).

اگر پرده‌های عالم غیب کنار زده شود، به یقین من افزوده نخواهد شد و این جای تعجب نیست؛ زیرا حضرت فرمود: «یرفع لی فی کل یوم من أخلاقه عُلماً و یأمرنی بالإقتداء به» (نهج البلاغه، خ ۱۹۲).

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مرا در اوایل حیاتم در دامن پُرمهرش می‌پروراند و هر روز بابتی از علم و اخلاق به‌رومی من باز می‌نمود و همواره مرا به پیروی خویش امر می‌فرمود (نهج البلاغه، ح ۱۸۹).

او که تربیت شده خداوند تبارک و تعالی و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است، باید معرفت شهودی و عبادت عارفانه‌اش در مستوای اعلای بشری باشد و دیگران را به این جایگاه راهی نیست؛ زیرا خود فرمود: هر سال که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مجاور کوه حرا می‌شد و در جوار آن کوه به عبادت برمی‌خاست، تنها بیننده او میان انسان‌ها علی بن ابی طالب علیه السلام بود که فرمود: «فأراه و لایراه غیری: من او را می‌دیدم و جز من کسی وی را نمی‌دید» (همان، خ ۱۹۲)؛ آنجا که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پس از رسالت ایام ماه مبارک رمضان چند روزی را در آن غار بالای کوه مشغول عبادت می‌شد، به‌گونه‌ای که از آن روزنه کعبه مقدس هویدا بود.

براین اساس بود که با شهود ربانی، بوی نبوت را استشمام می‌کرد و فرمود: «أری نور الریحی والرسالة و أشم ریح النبوة: من نور وحی و رسالت را می‌بینم و نسیم نبوی هم به مشامم می‌رسد» (همان). شامه‌ای که نسیم عینی را استشمام می‌کند و در انبیا علیهم السلام نیز وجود دارد، در علی بن ابی طالب علیه السلام نیز بود (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۳۹).

۸. معرفت توحیدی در کلام علوی

پیش از هر چیز باید دانست منطقه ممنوعه شناخت به معنای عدم امکان شناخت ذات الهی و گوهر ذات سرمدی، نه فراچنگ عقل درآید، نه شهود عارفانه توان رؤیت آن را دارد و نه عاقل و عارفی سودای رسیدن آن را در سر می‌پروراند؛ پس خداوند فرمود: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری: ۱۱) و فرمود: «لَا يَدْرِكُهُ بَعْدَ الْهَمِّمْ وَ لَا يَنْالُهُ غَوْصُ الْفِتَنِ» (نهج البلاغه، خ ۱). نه با همت‌های فکری اندیشمندان در عرصه فلسفه و کلام به شناختش می‌رسند و نه با فطانت عارفانه افراد عارف‌پیشه، امکان معرفت شهودی به اوست. در عین حال فرمود:

أول الدين معرفته و کمال معرفته التصديق به و کمال التصديق به
الهمم، و کمال توحیده الإخلاص له و کمال الإخلاص له نفی
الصفات عنه: آغاز دین معرفت خداوند است و کمال شناخت خداوند،
تصديق به اوست و کمال تصديق به او، توحيد خداوند است و کمال
توحيد خداوند، اخلاص به اوست و کمال اخلاص به او، نفی صفات از
اوست (همان، خ ۱، بند ۴).

در ادامه معرفت توحیدی فرمود:

ما وحده من كیفه و لا حقیفته صاب من مثله و لا إياه عنی من شبهه
و لا صمده من إشارة إليه و توهمه، كل معروف بنفسه مصنوع:
هر کس او را در غالب کیف و مثال و مثل و تشبیه درآورد، به توحید او
دست نیافت و هر کس به او اشاره نمود، او را به صمدیت نشناخت. هر
معروفی بنفسه مصنوع اوست (همان).

این امر همان بلندای معرفت توحیدی است که برازنده خاندان اهل بیت پیامبر علیهم السلام و شاگرد مکتب او یعنی مولی‌الموحدين **علی بن ابی طالب** علیه السلام است که نهایت درجه توحید را به تصویر کشید و دیگران را به این قله رفیع و ذروه شامخ دعوت کرد و طی طریق بدون هم‌راهی **خضر**، راه برای احدی میسور نیست که به ظلمات خواهد انجامید.

در مجموع غایت عرفان - چنان که گفته‌اند - عبارت است از وصول انسان به پروردگار، تقربش به حق و حقیقت، تکامل آدمی تا درجه حق‌الیقین و رهایی وی از هرگونه تقلید و اعتلا از مقام شنیدن و دانستن حقیقت، به مرحله دیدن و تحقق یافتن (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ص ۵۵). این معنا از عرفان در حضرات معصومین اثناعشر علیهم السلام و در رأس آنان امیر مؤمنان **علی** علیه السلام به نحو

اعلا و اتم، تحقق داشته است و گسترش عرفان اسلامی و اعتلای آن مرهون ریزه‌خواری از خوان گسترده‌ای بوده و هست که ایشان تدارک دیده بودند و چنان که گذشت، عرفای اسلامی نیز بدان اذعان داشته‌اند.

نتیجه

باید اذعان کرد عقول بشر از صدر تاکنون و تا آخرالزمان، مدیون رهنمودهای توحیدی شهودی و عارفانه مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است که بدون آن سلوک این وادی پُرییچ‌وخم و درعین‌حال قریب‌المسافة میسور احدی نیست و شناخت‌های مفهومی و عقلی به عقل تاریخی نیز تکافوی معرفت ناب توحیدی عرفانی را ندارد؛ براین‌اساس تمسک به ثقل اصغر به منظور ره‌پویی به سوی حق سبحانه، ضروری و لازم است؛ چنان که علامه طباطبایی در رساله‌الولاية فرمود: ره آورد نبی اعظم محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، توحید صمدی است که هیچ پیامبری پیش از آن بدان تفوه نفرموده بود و درصورت عدم معرفی اهل بیت علیهم‌السلام، در محاق می‌ماند و احدی را یارای رسیدن به آن نبود.

منابع

- * قرآن کریم.
- ** نهج البلاغه.
- *** مفاتیح نوین؛ ترجمه آیت الله ناصر مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان، تحقیق احمد قدسی و سعید داودی؛ قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۹۵.
۱. آمدی، عبدالواحد بن محمد؛ غرر الحکم و درر الکلم؛ تحقیق مصطفی درایتی؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
 ۲. ابن ترکه، صائن الدین؛ تمهید القواعد؛ ج ۳، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
 ۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ معراج نامه؛ به اهتمام بهمن کریمی؛ رشت: مطبعة عروة الوثقی، [بی تا].
 ۴. ابن عربی، محی الدین؛ فتوحات مکیه (چهار جلدی)؛ بیروت: نشر دار صادر، ۱۴۰۵.
 ۵. ابن فارض، عمر بن علی الحموی المصری؛ دیوان ابن فارض؛ شرح مهدی محمد ناصر الدین؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ق.
 ۶. ابونعیم اصفهانی (شافعی)، احمد بن عبدالله؛ حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء؛ تحقیق عبدالقادر عطا؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.
 ۷. بلخی، جلال الدین محمد؛ دیوان شمس تبریزی؛ تهران: چاپ سپهر، [بی تا].
 ۸. جوادی آملی، عبدالله؛ تلخیص کتاب عمل عرفانی؛ قم: چاپ اسراء، ۱۳۹۱.
 ۹. —؛ حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه؛ قم: چاپ مرکز اسراء، ۱۳۸۷.
 ۱۰. —؛ حیات عارفانه امام علی علیه السلام؛ ج ۷، قم: چاپ اسراء، ۱۳۸۹.
 ۱۱. سراج طوسی، عبدالله بن علی؛ اللمع فی التصوف؛ تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲.
 ۱۲. سعدی، مصلح الدین عبدالله؛ بوستان سعدی؛ به کوشش نورالله ایزدپرست؛ تهران: نشر دانش، ۱۳۷۶.

۱۳. شیرازی، صدرالدین محمد؛ *الحکمة المتعالیة*؛ تهران: نشر حیدری، ۱۳۸۳.
۱۴. صدوق، محمدبن علی؛ *التوحید*؛ تصحیح سیدقاسم حسینی تهرانی؛ چ ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۹۸ق.
۱۵. —؛ *معانی الأخبار*؛ [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۱۶. صفار قمی، محمدبن حسن؛ *بصائر الدرجات فی مسائل آل محمد*؛ [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۱۷. طوسی، محمدبن حسن؛ *الأمالی*؛ قم: دارالثقافة، ۱۴۱۴ق.
۱۸. —؛ *مصباح المتهدد و سلاح المتعبد*؛ تصحیح و تحقیق علی اصغر مروارید و ابوذر بیدار؛ بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ق.
۱۹. عطار نیشابوری، فریدالدین؛ *مظهر العجایب*؛ [بی جا]: [بی نا]، ۱۳۷۶.
۲۰. کلینی، محمدبن یعقوب؛ *اصول کافی*؛ چ ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵.
۲۱. لاریجانی، اسماعیل؛ *جلوه های ولایت در آثار امام خمینی*؛ تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۷۵.
۲۲. مجلسی، محمدباقر؛ *بحار الأنوار (الجامعة لدُرر أخبار الأئمة الأطهار)*؛ بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۲۳. یثربی، سیدیحیی؛ *فلسفه عرفان*؛ چ ۵، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۲۴. یزدان پناه، یدالله؛ *مبانی و اصول عرفان نظری*؛ قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۸.